

امشب میخواهم درباره موضوعی صحبت کنم که در طول سالها هم در کلاسهای درس و هم در بازار نشر شاهد آن بوده ام و آن این که انگار در ایران دو تصور از ترجمه وجود دارد و بر همین اساس هم دو روش ترجمه وجود دارد.

روش اول را من روش فارسی گردانی مینامم. در این روش مترجم سعی میکند تا حد امکان ترجمه اش را به فارسی نزدیک کند و مطلوبش این است که ترجمه اش رنگ و بوی ترجمه نداشته باشد. این روش که بین مترجمان حرفه ای متداول است نیاز به تسلط به زبان فارسی دارد چون متن اصلی بازآفرینی میشود.

روش دوم را من روش عکس برگردانی مینامم. این کلمه عکس برگردان مربوط به دوره ما بود و برای نسل ما بسیار نوستالژیک. «عکس برگردون» عکسی بود که روی کاغذ چاپ شده بود و آن را از مغازه میخریدیم بعد آن را روی سطحی که میخواستیم مثل کتاب می گذاشتیم و آن را خیس میکردیم و با کمی مالش عکس از روی کاغذ به سطح مورد نظر منتقل میشد.

حالا من از چه نظر این روش دوم را به روش عکس برگردانی شبیه می بینم. از نظر این که اولاً شباهت کاملی بین عکس اصلی و تصویر آن بود. و انتقال عکس به روی کاغذ اصلاً نیاز به خلاقیت نداشت و کار ساده ای بود. همه میتوانستند هر تصویری را به هر کجا منتقل کنند. لازم نبود نقاش یا طراح باشند.

شاید شما بگویید این روش دوم در واقع شکل ناقص همان روش اول است. یعنی کسی که اینگونه ترجمه میکند میداند که ترجمه اش نقص دارد و کم کم میرود که با افزایش مهارت به شیوه مترجمان روش اول نزدیک شود.

تجربه من میگوید که قضیه این نیست. لطفاً خوب توجه کنید. کسانی که به شیوه دوم ترجمه میکنند غالباً فکر نمیکنند ترجمه شان مشکل دارد. فکر میکنند ترجمه همان است. یعنی تعریف اینها از ترجمه با تعریف گروه اول فرق دارد. باور نمیکنید؟

یک مثال. یک نفر کتاب ماندی را ترجمه کرده و برای من آورده و با افتخار میگوید که میخواهد آن را چاپ کند و از من میخواهد بر آن مقدمه ای بنویسم و حتی ممکن است ترجمه اش را به من هم تقدیم کرده باشد. بعد ترجمه اش را که می خوانم می بینم کپی برابر اصل است. از روی جملات به اصطلاح فارسی ترجمه میشود متن اصلی را بازنویسی کرد. یعنی درست عکس برگردانی کرده. متن اصلی را گذاشته روی سطح کاغذ، کمی آن را خیس کرده با کمی مالش دست بدون هیچ تغییر و بدون هیچ خلاقیت آن را به فارسی برگردان کرده است.

یک مثال دیگر. یک دانشجو کتابی را به نیت "بدل از پژوهش" ترجمه کرده به عنوان پایان نامه. بعد میخواهد آن را چاپ کند. نگاه میکنی می بینی این دانشجو صادقانه فکر کرده که ترجمه اش عالی است. اما جمله ها همگی عکس برگردان جملات اصل هستند در نتیجه یا معنی آنها روشن نیست یا اگر معنی قابل درک است به سهولت قابل درک نیست و در هر حال متن انسجام یک متن مستقل را ندارد و تقریباً بی مصرف است.

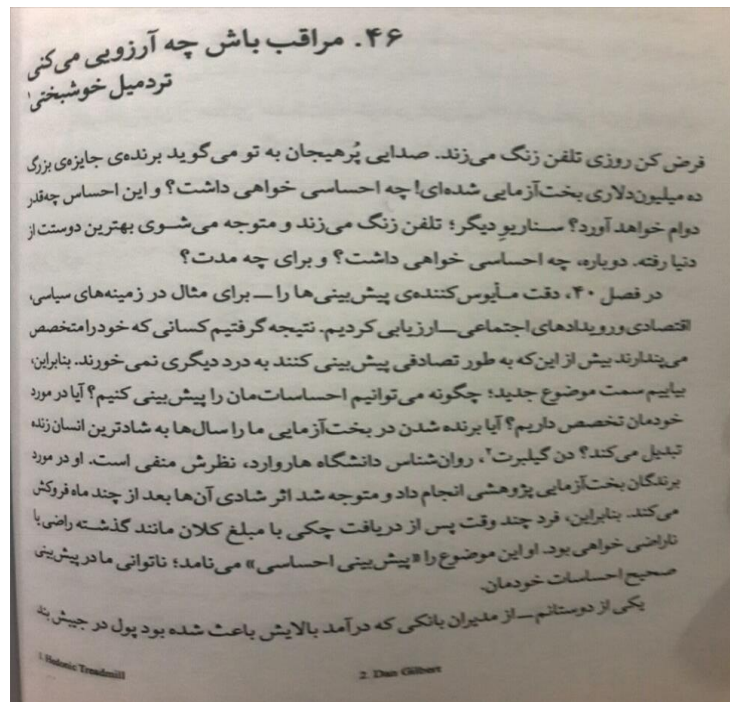
این روش دوم را من فاجعه ترجمه مینامم. فاجعه از این جهت که این روش در نزد کسانی که خود به آن مبادرت میکنند نقص بحساب نیاید. متأسفانه چنان که خواهید دید برخی ناشران هم ترجمه هایی را که به این روش صورت گرفته منتشر میکنند.

بدیختانه اگر بخواهم نمونه بدهم تا دلتان بخواهد نمونه وجود ارد. نمونه زیر را یک ناشر معتبر چاپ کرده. بخشی از کتابی است درباره سیلویا پلات:

پس از فروکش کردن سر و صدا، و در قضاوت نهایی، سیلویا پلات عنوان یک شاعر درجه دوم قابل-ملاحظه را خواهد یافت که زندگی شخصی اندوهباری داشت. تعداد کمی از اشعارش در گزیده-های اشعار جایی برای خود باز خواهد کرد و هنگامی که سرنوشت مشترک بسیاری از افراد با استعداد را در نظر بگیریم، روی-هم-رفته، در خواهیم یافت که این قضاوت، امتیاز کمی به استعداد او نیست.... ما فاقد واژگان نقد هستیم، درست به این خاطر که جامعه ما فاقد هرگونه تعریف از قدرتی است که به جای این که به زور متوسل شود و وادار کند، دگرگون میکند. ادرین ریچ این نوع قدرت را اینگونه توصیف می-کند: «خودمان آنگونه که هستیم در این حرکت‌های دردناک آگاه ماندن، قدرتی همچون درد، دقت و پیچیدگی و صدای سیلویا پلات قوی است زیرا موفق میشود دوگانگی-های اساسی حیات را در بر بگیرد نه اینکه آنها را رد کند.

تکرار میکنم. من روش دوم را فاجعه ترجمه نامیدم چون این روش در نزد کسانی که آن را بکار میگیرند و در نزد بخش وسیعی از خوانندگان و حتی ناشرین روشی متداول و لااقل قابل تحمل بحساب میآید و نه روشی آماتوری و نادرست. اصلاً در نظر اینها ترجمه انگار یعنی همین. یعنی نوشتن متنی که عکس برگردان متن اصلی است بدون ذره ای تخیل و تلاش زبانی برای فارسی کردن آن.

اخیراً کتابی به دست ما رسید که نام سه مترجم روی آن بود. نسخه ای که به دست ما رسید چاپ هفتم کتاب است که با تیراژ دو هزار چاپ شده. یکی از این سه مترجم آقای فردوسی پور است. این کتاب بر اساس این توهم ترجمه شده که فارسی و انگلیسی مخزن مشترکی از تعبیر دارند و تعبیری را که انگلیسیها میگویند عکس برگردان آن در فارسی هم قابل قبول و قابل درک است. این هم نمونه ای از ترجمه این کتاب



آیا واقعا این ترجمه ها را کسی میخواند؟ خدا کند نخواند، چون اگر بخواند و خیال کند که می فهمد دچار جهل مرکب است. در ضمن تعبیر فاجعه را اولین بار استاد نجفی بکار بردند. منظور استاد از فاجعه یا دقیق تر بگویم فاجعه اندیشه اشاره به همین جهل مرکب بود. یعنی وضعیتی که کسی چیزی را نمیفهد و لی خیال میکند فهمیده است.

من اینجا مصداق فاجعه را تداول یافتن روشی در ترجمه مینامم که نیاز به سواد لازم برای درک معنی ندارد، نیاز به خلاقیت زبانی ندارد، نیاز به restructuring ندارد، تنها چیزی که نیاز دارد

کپی یک به یک کلمات و ساختارهاست به نحوی که جمله ظاهری دستوری داشته باشد، کاری که از ماشینهای ترجمه هم برمیآید.

مشکل به نظرم در نظام آموزشی ماست، چه در دبستان چه در دبیرستان و چه در دانشگاه. البته وقتی فرد به دانشگاه میرسد خیلی دیر است و اگر خودش همت نکند بعید است بتواند این مشکل را حل کند. بنیه زبانی ما وقتی به دانشگاه میرسیم پایین است. مشکلات آموزش ترجمه هم که مزید بر علت است. از برنامه آموزشی گرفته تا معلمان ترجمه.

تعریف بسیاری از معلمان ترجمه به روش دوم نزدیک است تا به روش اول. این گرایش به روش دوم تا حدی قابل درک است چون روش اول برآستی دشوار است. گسترش کلاسهای ترجمه در کشور این تصور را بوجود آورده که ترجمه مهارتی است قابل دسترس برای همه. من از ترجمه ادبی صحبت نمیکنم. ترجمه حتی ساده ترین متون انگلیسی هم نیاز به تخیل و تسلط زبانی دارد. من نمگویم آموزش ترجمه غیر ممکن است. نه. در یک سطح معقول ترجمه را میتوان آموزش داد ولی اگر این آموزش بر تعریف غلطی از ترجمه بنا شده باشد این راه که ما میرویم به ترکستان است.

من در کلاسهای ترجمه و در مجله مترجم و در این گروه تلاشم فقط در یک جهت بوده و آن این که ترجمه را درست تعریف کنم. تا بچه ها بفهمند اسباب این کار چیست و در پی آن باشند که آن اسباب را فراهم کنند.

به طور خلاصه گفتم که در ایران یک نوع لفظ گرایی حاکم است ولی هم شکل مثبت دارد هم شکل منفی. شکل منفی آن همان است که اینجا از آن به عکس برگردانی تعبیر کردم.

لذت ترجمه حاصل جستجوی لذت بخش در ذخایر لغوی و معنایی زبان مادری است.

جستجوی مترجم در گنجینه زبان مادری گاه محدود به پیدا کردن و بکار بردن واژگان و تعبیرات آشناست و گاه خلاقیتش به ساخت تعبیرات نو میرسد.

[Forwarded from Dr Alireza Anushiravani]

سلام جناب دکتر خزاعی فر! شما ارتباط خلاقیت در ترجمه و تفسیر را چگونه می بینید؟ آیا خلاقیت همان تفسیر است؟ آیا ترجمه بدون تفسیر هم داریم؟

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

با عرض سلام خدمت استاد انوشیروانی عزیز، من صحبتیم بیشتر در باره آن مرحله restructuring بود. یعنی ناظر بر بازسازی زبان نویسنده برای ساخت متنی مستقل و آشنا. ولی تا حدی که به مرحله اندیشه مربوط میشود فرمایش شما درست است. اصلاً درک یعنی تفسیر. و ترجمه خود تفسیری است موجز.

Dr Alireza Khanjan[21:42 18.02.16]

اگر دوستان اجازه بفرمایند، برگردیم به بحث آقای دکتر خزاعی فر. من یادم هست شاید ده سال پیش هم ایشان نظرش این بود که مشکل ترجمه در ایران مشکل زبان اول است. من با این نظر کاملاً موافقم. نظام آموزشی ما درس نگارش یا همان انشا را هرگز جدی نگرفته است. خیلی ها را می شناسیم که شفاها خیلی قشنگ حرف می زنند و استدلال می کنند ولی با منطق نوشتار آشنا نیستند و وقتی از آنها می خواهید همان محتوا را بروی کاغذ بیاورد، به هیچ وجه از عهده بر نمی آیند. مترجمان گروه دوم به نظرم از همین آدمهایی هستند که نوشتن نیاموخته اند و در آن ممارست نکرده اند. این است که از متن مبدأ تبعیت می کنند انگار بخواهند املائی را بنویسند که کسی به آنها دیکته می کند. منظور از زبان اول زبان مادری است.

[Forwarded from Unknown]

راجع به رواج روش دوم — روش عکس بردانی — شاید بتوان ریشه را در زمینه های زیر بررسی کرد:

1. نگاه سهل انگارانه به اهمیت زبان فارسی؛
2. انفجار اطلاعات و — به تبع آن — شتابی استرس-آمیز برای دنبال کردن و ترجمه ی کنجکاوانه ی هر آن چه دور و بر ما می گذرد و تلاش برای به روز بودن به هر قیمتی؛
- 2.1 انبساط فضای مجازی و انقباض فضای غیر مجازی در حوزه ی ترجمه — امروز می بینیم که متون بسیاری در همان فضای مجازی تولید یا وارد می شود و همان جا ترجمه و منتشر می شود و همانجا نیز خوانده و استفاده می شود و هیچ فیلتری نیز نمی تواند بر آن نظارت کند؛
3. کاهش سواد راجع به به زبان مادری، که نمونه هایش را در طرز املاک کلمات فارسی در شبکه های اجتماعی زیاد می بینیم (عاقا! سپاس گذارم...); اول شوخی است و برای خودش سبکی است و بعد می شود جدی و ساکنان دنیای مجازی فراموش می کنند که اصلش «آقا» بوده است!
4. توجه به تولید انبوه صاحب مدرک به طور عام و مترجم به طور خاص — به نحوی که هر مؤسسه یا دانشگاه درجه نوزدهم هم می تواند عهده دار تولید مترجم شود؛
5. زیر مجموعه قرار گرفتن رشته ی مترجمی تحت رشته ی زبان انگلیسی، در حالی که شاید درستش این باشد که زیر مجموعه ی ادبیات فارسی باشد یا حد اقل میان رشته ای و تحت نظارت دو گروه باشد؛
6. جهل مرکب و خود-باسواد-پنداری ای که در بشر دنیای امروز مشاهده می کنیم، چرا که مرز عامی و محقق و با سواد و کم سواد کم رنگ شده است و هر که سر بتراشد او را به وادی قلندری راه می دهند...

در حوزه ی پزشکی، همه نسخه می دهند، در حوزه ی حدیث، همه ناقل حدیثند، در حوزه ی نقد، همه منتقدند، در حوزه ی تفسیر نیز همه مفسرند و بالأخره در حوزه ی مترجمی، همه مترجمند!

این را اگر در یک جورچین بزرگ تر بینیم، حوزه ترجمه تنها یک قطعه است. این اتفاقات در سایر حوزه های اجتماعی و علمی و شغلی هم افتاده است و در جریان است.

[Forwarded from Javad Nabizadeh]

به نظر مشکل دوگانه است: هم زبان مادری هم زبان دوم. گاهی وقتها مترجمان دسته دوم در درک متن اصلی هم موفق نیستند.

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

کاملا درست است. ما این توهمی را که در مورد زبان فارسی داریم در مورد زبان انگلیسی هم داریم. تصور فهم مطلب داریم یا تواضع ابراز نفهمیدن نداریم. نتیجه اش این شده که هیچ ترجمه ای را بدون غلط تفسیری پیدا نمیکنید.

[Forwarded from bagher saeedi]

صرف نظر از موضوع ترجمه، به طور کلی گمان میکنم هر وقت انسان بر موضوعی اشراف داشته باشد، میتواند آن را به بیانها و تعبیر مختلف و گونه گونی توضیح دهد و بیان کند، بر خلاف کسی که فی المثل صرفا موضوعی را طوطی وار از بر کرده و قدر نیست آن را به بیان دیگری

بازگو کند. وقتی در ترجمه مترجمی سفت و سخت و طابق النعل بالنعل از ساختارهای زبان مبدا پیروی میکند نیز ممکن است گیر اصلی کارش اساسا در فهم نکردن مراد آن متن باشد.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

درست است ولی این نکته هم خیلی اهمیت دارد که ما در نظام آموزشیمان ترجمه را درست تعریف کنیم و انتظاراتمان را از یک متن ترجمه شده روشن کنیم

برگردیم به ترجمه آقای فردوسی پور و دقیقتر مشکل را ارزیابی کنیم. ببینیم چرا مترجمان اینگونه ترجمه کرده اند. به این جمله دقت کنید: فرض کن روزی تلفن زنگ میزند. صدایی پرهیجان به تو میگوید چه احساسی خواهی داشت؟ این جمله از نظر دستوری درست است ولی ما در فارسی به این شیوه صحبت نمیکنیم. بسیار بعید میدانم کسی در چنین شرایطی بگوید "چه احساسی خواهی داشت؟" میگوییم "چه احساسی پیدا میکنی؟" و همه اختلافات از همین مثال ساده شروع میشود. یا باید به طور جدی و یکدست تصمیم بگیریم متن را فارسی کنیم و یا تقلید بیان نویسنده حدی ندارد.

[Forwarded from Dr Alireza Khanjan]

يك بدبختي ديگر آن است که برخي از آن مترجمان گروه دوم آن شیوه ي نگارش ترجمه اي را کم کم و از روي عادت شیوه ي یا تنها شیوه ي نگارش صحیح تلقي مي کنند و شما مي بینید که در مقام تألیف هم متني تولید مي کنند که شما در بدو امر ممکن است آن را ترجمه و آن هم يك ترجمه ي ضعیف تلقي کنید. در برخي رشته هاي علوم انساني مثلا جامعه شناسي یا روان شناسي این وضعیت کاملا مشهود است.

[Forwarded from Javad Nabizadeh]

گاهی اوقات به منظور رعایت سبک نویسنده شاید مجبور باشیم به ساختارهایی از متن مبدا پایبند باشیم خصوصا در متون ادبی. این مواقع چه باید کرد؟ منظورم اینه که کمی دستمان برای بروز خلاقیت بسته می شود.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

صحبتهای ما درباره غالب متون است نه متونی ادبی که سبک در آنها اهمیت دارد. این مساله سبک هم خود ش معضلی شده. خسلی ها ترجمه های ضعیف خود را به حساب تبعیت از سبک نویسنده میگذارند. مثلا یک متن غیرخوانا از ویرجینیا وولف ترجمه میکنند و میگویند سبک نویسنده همین است. باید یک شب به طور مفصل موضوع سبک را بحث کنیم.

هدف من از طرح این بحث این بود که آتش عشق به فارسی نویسی را در میان بچه های ترجمه زنده کنم و آن را به اولویت اول آنها تبدیل کنم. فقط با این عشق است که ترجمه به کاری لذت بخش و معنی دار تبدیل میشود.

ما همیشه از معلم و برنامه درسی مینالیم. از خودمان شکوه نمیکنیم که کم میخوانیم. و کم مینویسیم.

نیاز به آموختن را حس نکرده ایم و در نتیجه نواضع آموختن را هم درک نکرده ایم.

نظریه های متعدد ترجمه هم که در کلاس میخوانیم ما را بیشتر حیران کرده است. چه خوب بود که اول مترجم میشدیم بعد راجع به نظریه ها میخواندیم. اینطوری ممکن است خیال کنیم خیلی درباره ترجمه میدانیم. یا شاید هم آنقدر حرفهای متص=ضاد میشنویم که خیال میکنیم هیچ چیز نمیدانیم.

[Forwarded from Javad Nabizadeh]

حرکت از عمل به نظر منظوره؟

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

درحوزه ترجمه حرکت مگر غیر از این معنی میدهد؟ نظریه پرداز تا حرفش را مبتنی بر عمل ترجمه نکند حرفش تضمینی ندارد

bagher saeedi[22:14 18.02.16]

آقای دکتر این پدیده ترجمه عکسبرگردانی که اشاره فرمودید، اکنون در فارسی و نیز عربی منجر به این واقعیت شده است که شما اگر بخواهید معنای پاره ای اصطلاحات و کلمات و تعابیر این دو زبان را درک کنید، بهترین راهش این است که بروید کشف کنید که این کلمه یا اصطلاح، در ازای چه واژه یا اصطلاح انگلیسی ای در فارسی یا عربی وارد شده و رواج یافته است. من خودم فی المثل برای بیشتر یاد گرفتن عربی امروز، همین کار را کردم: استفاده از فرهنگهای دوزبانه انگلیسی-عربی و عربی-انگلیسی، که البته لازمه اش آشنایی قبلی من با انگلیسی بود.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

برگردیم به نقطه شروع. ببینیم بیاموزیم حساسیت نشان بدهیم یادداشت کنیم تجربه کنیم.

Zahra Salari[22:18 18.02.16]

In reply to دکتر علی خزاعی فر

دقیقا. مشکل خیلی از افراد اینه که خودشان را در چارچوب نظریات زندانی کردن

Javad Nabizadeh[22:21 18.02.16]

In reply to Zahra Salari

و فکر می کنند چون نظریه می دانند حتما می توانند ترجمه هم بکنند!

[دکتر علی خزاعی فر, 22:23 18.02.16]

جالب است که اسم ترجمه آقای فردوسی پور این است: هنر شفاف اندیشیدن. واقعا تا زبان شفاف نباشد چگونه درک و تفکر صورت میگیرد؟

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

„I am primarily a novelist... In writing this book, I think of myself as a translator whose job it is to interpret and synthesize what I've read and learned.... My great respect goes to the researchers who, in recent decades, have uncovered these behavioral and cognitive errors. The success of this book is fundamentally a tribute to their research. I am enormously indebted to them.“

بخشی از این کتاب را خدمت دوستان فرستادم. خوشحال میشوم این بخش را آنها که وقت دارند به ساده ترین و فارسی ترین شکل ممکن ترجمه کنند تا بعد ترجمه آقای فردوسی پور را هم ببینند. بخش خاصی نیست. تنها بخشی بود که در اینترنت پیدا شد.

در ترجمه این بخش تصور کنید که دارید متن را مستقیما به فارسی می نویسید. بدون تاثیر از ساخت و کلمات متن اصلی.

[Forwarded from Mahdi Akhoundi]

"در وهله اول، من رمان نویس هستم ... در جریان نگارش این کتاب، خودم را مترجمی در نظر گرفتم که وظیفه اش تفسیر و آمیزش آن چیزبست که خواننده و یاد گرفته است ... بی نهایت قدردان محققانی هستم که در دهه های اخیر این خطاهای شناختی و رفتاری را آشکار کرده اند ... اساساً" موفقیت این کتاب تکريم این تحقیقات می باشد. بی نهایت مدیون آنها هستم".

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

من اساساً رمان نویسم. به نظرم این ترجمه مناسب است. من موقعیت مشابه ای را در نظر میگیرم و تصور میکنم که در آن موقعیت احتمالاً چه میگفتم. مثلاً قرار است در باره یک عکس نظر بدهم ولی من عکاس نیستم نقاشم. در این صورت ممکن است جمله را اینطوری شروع کنم: من اساساً نقاشم. عکاس نیستم ولی.....

[Forwarded from Mahdi Akhoundi]

نظر شما اینه که بی تکلف تر بنویسم؟

جدای از "در وهله اول" سعی کردم از افعال شکسته استفاده نکنم.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

وهله اول، ما را منتظر وهله دوم میگذارد حال آن که اینجا صحبت از مراحل نیست. به نظرم شما در انتخاب "وهله اول" تحت تاثیر کلمه متن اصلی بودید و نه بافت جمله. به عبارت دیگر، کلمه primarily شما را به اشتباه انداخته است.

Ramin Rezaei[23:34 18.02.16]

جسارتا برخي از واژه ها ذهن را به سمت ديگري پرتاب مي کند. مثلاً "آمیزش".

Mahdi Akhoundi[23:34 18.02.16]

موافقم.

[Forwarded from πάντια]

من اساساً رمان نویسم... برای نوشتن این کتاب خودم را مترجمی فرض میکنم که کارش تفسیر و ترکیب آن چیزبست که خواننده و آموخته ... ادای احترام می کنم به محققینی که در دهه های اخیر از این مشکلات رفتاری و شناختی پرده برداشته اند. موفقیت این کتاب در واقع ادای احترام به تحقیق آنهاست. من بی نهایت مدیون آنها هستم.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

ترجمه بسیار خوبی است. ولی چرا فرض میکنم؟ ... خود را مترجمی میدانم که . به نظر شما اگر جمله سوم را با ادای احترام میکنم شروع نکنیم انسجام بیشتری با جمله قبل پیدا نمیکند (البته اینجا متأسفانه جملات قبل حذف شده است) ولی کلاً فکر میکنم شاید بهتر باشد ابتدا به ساکن جمله را با ادای احترام کردن شروع نکنیم. یکی از رازهای ایجاد انسجام یا ایجاد متنیت توجه به این است که جمله را با مناسبترین رکن جمله آغاز کنیم.

[Forwarded from πάντια]

"فرض می کنم" رو به دلیل تاکید بر نویسنده بودن ایشان گذاشتم .

در مورد جمله ی سوم، بله " به محققینی که در دهه های اخیر ادای احترام می کنم" درست تر به نظر میاد .

من چون دوبار از " ادای احترام" استفاده کردم، ترجیح دادم فاصله بینشون بیشتر باشه. در نتیجه باید جمله ی یکی مونده به آخر هم اصلاح بشه.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

در موقعیتهای مشابه در فارسی میگویم خودم را میدانم نه فرض میکنم. از این جهت گفتم. یعنی به استناد نمونه های قبلی که در تجربه زبانی من هست.

[Forwarded from Kambiz Haghighatpur]

"ابتداء خودم را رمان نویس می دانم...هنگامی که مشغول نوشتن این کتاب هستم، خودم را مترجمی تصور می کنم که کارش برداشت و ترکیب آنچه است که خوانده و آموخته است.... صمیمانه ترین تقدیرهای خودم را به محققانی تقدیم می کنم که، در دهه های اخیر، این چنین خطاهای رفتاری و شناختی را برملا ساخته اند. موفقیت این اثر اساساً به همت پژوهش های ایشان بوده است. اینجانب از صمیم قلب خودم را به این دسته از پژوهشگران مدیون می دانم."

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

از همان کلمه ابتدائاً معلوم است که در دام متن اصلی افتادید. این جمله را هم لطفاً بازنویسی کنید؛ کارش برداشت و ترکیب آنچه است که خوانده و آموخته است.

[Forwarded from Unknown]

شغل اصلی رمان نویسی است.... اما این کتاب را در مقام مترجمی نوشتم که مطالب دیگران را خوانده، آموخته و سپس تفسیر و تلفیق کرده است.... از محققانی که در دهه های اخیر خطاهای رفتاری و شناختی مورد بحث را کشف کرده اند، صمیمانه قدردانی می کنم و اصلاً موفقیت این کتاب را باید پیشکش کسانی کنم که حقیقتاً مرهون تلاش پژوهشی آنانم.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

بسیار عالی. کاملاً سعی کردید خودتان را از تاثیر متن اصلی خلاص کنید انگار که مستقیماً به فارسی دارید مینویسد. فقط یک مشکل هست و آن این که در متن اصلی کلمه مترجم به معنی مترجم نیست. میگوید من ترجمان حرفهای دیگران بوده ام. ترجمه شما انگار دارد میگوید که من مترجم بودم.

[Forwarded from Hamid Sadeghieh]

کار من در اصل رمان نویسی است ... نقشی که در نگارش این کتاب برای خود متصور هستم نقش مترجمی است که کارش تفسیر و ترکیب خوانده ها و آموخته هایش است ... به واقع قدردان زحمات پژوهشگرانی هستم که در دهه های اخیر پرده از اسرار این خطاهای رفتاری و شناختی برداشته اند. موفقیت این کتاب در وهله اول حاصل پژوهش های این بزرگان است و از این رو خود را از صمیم قلب وامدار آنها میدانم.

[دکتر علی خزاعی فر Forwarded from]

عالی. افرین.